

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۱۸ (پیاپی ۱۵) زمستان ۸۴

## شعر زنان عارف تا پایان قرن چهارم هجری\* (علمی - پژوهشی)

دکتر مریم حسینی

استادیار دانشگاه

الزهری

### چکیده

جستجو در سرچشمه های عرفانی و آغاز شکل گیری سخن عارفانه از جمله مطالعات ضروری حوزه ادب متعالی فارسی و عربی است. محققین و منتقدین بسیاری تلاش کرده اند تا به زمینه های شکل گیری این هنر منظوم دست پیدا کنند. مقاله حاضر در صدد است تا نشان دهد که چگونه زنان عارف شاعر در اولین قرون شکل گیری عرفان اسلامی در سرودن نخستین اشعار عارفانه سهیم بوده اند و چگونه حدیث حبّ الهی را در حوزه سخن منظوم وارد کرده اند. پس از جست و جویی فراگیر در اکثر کتب تذکره و مقامات، شرح احوال و آثار دوازده زن از قرن دوم و سوم هجری پیدا شد که از ایشان اشعاری هم باقی مانده بود. هر چند انتساب بعضی از ابیات به ایشان مورد تردید است، اما روشن است که اگر فرض کنیم قائل و گوینده ابیات در حدیث حبّ الهی رابعه نبوده باشد، در قرن دوم هجری در بصره

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۴/۵/۲

\* تاریخ دریافت مقاله: ۸۳/۱۱/۲۶

پارسا زنان شاعر دیگری بوده اند که سخن از عشق الهی رانده و آن را در موعظه ها ، مناجات ها ، دعاها و حالات وجد و شیفتگی خود بیان کرده اند .

**واژگان کلیدی:** شعر عرفانی ، شعر زنان ، حبّ الهی ، زنان عارف ، شعر عربی

## مقدمه

تاریخ عرفان اسلامی، تاریخ پیوند شعر و تصوف است . تصوف برداشت هنری از مذهب است و شعر، هنر کلام و بیان است . عارفان برای بیان تجربه های عرفانی و ثبت لحظه های ناب عشق ورزی به او، هنر کلام را با هنر مذهب پیوند زدند و شعر عرفانی را که هنری مضاعف است آفریدند . در این آفرینش تازه، صوفی با استخدام موسیقی و واژه از آن حالت بی تابی خود حکایت می کند و اشتیاق خود را به شنوندگان خودسرایت می دهد . این حالات نه تنها در میان مردان صوفی بلکه در میان زنان نیز دیده می شود .

در میان زنان صوفی عده ای بودند که شعر عارفانه سرودند و بعضی ابیات ایشان بازمانده است . رابعه عدویه ، ریحانه والهه ، شعوانه ابلّیه ، عثامه ، ذکّاره ، رابعه بنت اسماعیل ، فاطمه امّ الیمین و تحفه ، میمونه ، آسیه ، حیّونه و عوسجه زنانی هستند که اشعار ایشان امروز در دسترس ماست .

با وجودی که بعضی چون شعوانه اصلاً ایرانی بوده اند ، اشعار باز مانده از ایشان همه به زبان عربی است . تنها در بعضی موارد سلمی یا ابن جوزی متذکر می شوند که شعوانه به فارسی سخن می گفته و بعضی جملات یا کلمات فارسی او را به عربی نقل می کنند . بعضی از این زنان شاعر هم نامشان در زمره عقلای مجانبین آمده است . ریحانه ، ذکّاره و تحفه از آن دسته اند .

مقاله حاضر به معرفی و نقل شعر زنان شاعر عارفی می پردازد که نامشان در کتاب های تذکره و احوال صوفیه به طور پراکنده موجود است ، ولی تاکنون

اشعار و یا شاید آثار احتمالی دیگر ایشان مورد مطالعه قرار نگرفته است. با توجه به اینکه در میان این زنان «رابعه» نام آشناتر از دیگران است و درباره او کتاب های مستقلی چون «رابعه شهید عشق الهی» نوشته مرحوم عبدالرحمن بدوی و کتاب «رابعه عارف» از خانم اسمیت منتشر شده است، تنها به ذکر ابیات منتسب به او بسنده کرده و فرصت مقاله را به معرفی دیگر زنان داده ایم.

### رابعه عدویه

رابعه عدویه ( ۹۵ / ۹۹ - ۱۸۵ ه.ق) از مشاهیر زنان عارف است که در تصوّف اسلامی مقامی بس بلند دارد. وی از مردم بصره بود. او از نخستین کسانی است که در حبّ الهی سخن گفته است. حزن و اندوه نیز عمده ویژگی طریقت وی و دیگر زنان بصره بوده است. تذکره نویسان ابیاتی را به رابعه عدویه نسبت داده اند. ابو عبد الرحمن سلّمی در کتاب ذکر النّسوة المتعبّدات بیتی را از وی نقل نکرده، اما عزالدین محمود کاشانی صاحب مصباح الهدایه می گوید که رابعه چند بیتی سروده است. به نظر می رسد که بیشتر ابیات از خود رابعه نیست و او تنها این ابیات را زمزمه می کرده است. جامی هم اشاره ای به شاعر بودن وی نمی کند، اما ابوطالب مکی در قوت القلوب و غزالی در ربع منجیات احیاء علوم الدین چند بیتی را به « رابعه » نسبت می دهند و حتی صفحاتی را به شرح آن اختصاص داده اند. این ابیات را از او دانسته اند:

وَحِبًّا لِأَنَّكَ أَهْلٌ لِّذَاكَ	أُحِبُّكَ حَبِّينَ: حُبَّ الْهَوَى
فَشُغِّلِي بِذِكْرِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ	فَأَمَّا الَّذِي هُوَ حُبُّ الْهَوَى
فَكَشْفُكَ لِلْحُبِّ حَتَّى أَرَاكَ	وَأَمَّا الَّذِي أَنْتَ أَهْلٌ لَهُ
وَلَكِنْ لَكَ الْحَمْدُ فِي ذَا وَذَاكَ	فَلَا الْحَمْدُ ذَا وَلَا ذَاكَ لِي

(غزالی، ۱۳۷۸، ج ۴ / ۵۳۷)

(مکی ، ۱۹۵۵ ، ج ۲ / ۱۱۳)

” تو را دو نوع دوست می دارم : دوستی هوی و دوستی برای آنکه تو اهل آنی ؛ اما آنچه دوستی هوی است ، مشغولی من است به ذکر تو از جز تو ؛ و اما آنچه تو اهل آنی ، برداشتن تو است پرده را ، تا تو را ببینم . پس حمد مرا نیست نه در این و نه در آن ، ولیکن در این و در آن حمد تو راست .«

( غزالی ، ۱۳۷۸ ، ج ۴ / ۵۳۷ )

و ابیات دیگری هم در عوارف المعارف و مصباح الهدایه به نام رابعه عدویه آمده است که ابن جوزی آن ها را به رابعه شامی نسبت می دهد :

إِنِّي جَعَلْتُكَ فِي الْفُؤَادِ مُحَدَّثِي      وَ أَبْحَثُ جِسْمِي مَنْ أَرَادَ جُلُوسِي  
فَالْجِسْمُ مِنِّي لِلْجَلِيسِ مُؤَانِسٌ      وَ حَيْبُ قَلْبِي فِي الْفُؤَادِ أُنَيْسِي

( سهروردی ، ۱۳۷۴ ، ۸۹ ) ( کاشانی ، ۱۳۶۷ ، ۲۶۲ )

«من تو را در دل سخنگوی خود قرار دادم و جسم خود را در اختیار کسی قرار دادم که خواستار همنشینی من است . پس جسم من برای همنشینم انیس است و دوستدار دل من در دلم همنشین من است .«

تَعْصَى أَلَا لَهُ وَ أَنْتَ تَظْهَرُ حَبَّةً      هَذَا لَعَمْرِي فِي الْفِعَالِ بَدِيعٌ  
إِنْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ      إِنَّ الْمُحِبَّ لَمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ

( کاشانی ، ۱۳۶۷ ، ۴۰۹ )

«خدای را نا فرمانی می کنی و از دوستیش سخن می گویی ؟ به جانم قسم که کار شگفتی است . اگر در دوستی او صادقی پس او را فرمانبری کن ؛ زیرا عاشق از فرمان معشوق پیروی می کند .«

بسامدواژه حب درایات منسوب به رابعه قابل توجه است. تقریباً در تمام ابیات منقول از وی واژه حب موج می زند. در شعر رابعه خدا معشوق و حییبی است که شایسته عشق ورزی است و جایگاه وی در دل عارف سالک است. حییب قلبی فی الفؤاد انیسی. دوستی وی هم تنها از آن آنانی است که فرمانبردار امر و خواست وی هستند و به قضای وی رضا داده اند.

### شعوانه

شعوانه ابلیه پارسا زن ایرانی اهل بصره است. پس از رابعه شعوانه مهم ترین زنی است که نام او در کتب سیره و مقامات صوفیه دیده می شود. (اسمیت، ۲۰۰۱، ص ۱۴۸ و جامی، ۱۳۷۷، ۶۱۶) وی اصلاً ایرانی بوده و فارسی می دانسته است. زمان زندگی وی احتمالاً قرن دوم هجری و معاصر رابعه عدویه بوده است. سال وفات وی را ۱۷۵ هجری نوشته اند. (مولوی غلام سرور، ۱۲۸۰، ۴۱۰) وی از زنانی بود که آواز خوب داشت و به نغمات خوش و عظمی گفت. (سلمی، ۱۹۹۹، ۱۰۷) ابن جوزی از حارث بن مغیره نقل می کند که شعوانه با این دو بیت زاری می کرد:

يَوْمَلْ دُنْيَا لَتَبْقَى لَهُ      فَوَافِي الْمَنِيَّةِ قَبْلَ الْأَمَلِ  
حَيْثَا يَرَوِي أَصُولَ الْفَسِيلِ      فَعَاشَ الْفَسِيلُ وَمَاتَ الرَّجُلُ

« امید دارد که دنیا برای او بماند، اما مرگ پیش از آرزو او را درمی یابد. به

سرعت ریشه های نهال خرما را آبیاری می کند اما نهال می ماند و مرد می میرد. »

(ابن جوزی، ۱۹۹۲، ج ۴/ ۳۴)

حسن بن یحیی می گفت که شعوانه این بیت را تکرار می کرد و می گریست و

زنان با وی می گریستند:

لَقَدْ أَمِنَ الْمَعْرُورُ دَارَ مَقَامِهِ      وَ يُوشِكُ يَوْمًا أَنْ يَخَافَ كَمَا أَمِنَ

(ابن جوزی ، همان )

« شخص فریفته دنیا محل اقامتش در دنیا را جایگاه امنی تصور کرده است .  
در حالی که روزی که باید از آن بترسد همچون روزگار امنیتش نزدیک است . »  
غزالی در احیاء علوم الدین بعضی از مناجات وی را نقل می کند .  
( جامی ، ۱۳۷۰ ، ۲-۷۳۱ )

و گفته اند چندان اندوه بر وی غلبه کرد که از نماز و عبادت باز ماند . در  
خواب کسی به وی آمد و گفت :

أَدْرَى جُفُونِكَ أَمَا كُنْتَ شَاجِيَهُ      إِنَّ النَّيَاحَةَ قَدْ تَشَفَى الْحَزِينِيَا  
جِدِّي وَ قَوْمِي وَ صَوْمِي الدَّهْرَ دَائِبَةً      فَإِنَّمَا الذُّوبُ مِنْ فِعْلِ الْمُطِيعِيَا

( ابن جوزی ، همان ، ج ۴ / ۳۴ ) ( جامی ، ۱۳۷۰ ، ۶۱۶ )

« اگر غمگینی اشک های خود را بریز که نوحه وزاری اندوهگینان را شفا می دهد  
. تلاش کن و بدون خستگی به عبادت بایست و روزگار را به روزه بگذران چرا  
که سوز و گداز از اعمال مطیعان است .

آنچه از ابیات شعوانه دریافت می شود بی ارزشی دنیا و ما فیها در نظر وی  
است . او انسان را فریفته دنیا و مغرور به آن می داند دنیایی که مدت درنگ انسان  
در آن اندک است . شعوانه در ابیاتش عارفان را به گریه و زاری توصیه می کند . به  
طور کلی حزن و اندوه و کثرت گریستن ویژگی برجسته او و سایر زنان بصره است . عبادت  
های فراوان شبانه و روزه های روزانه از نظروى رفتار عاشقان حضرت دوست است .

### ریحانه

« ریحانه والهه » نیز از متعبّدات بصره ( ابلّه ) بود . وی معاصر صالح مرّی بوده  
است ، پس تاریخ وفات او باید در نیمه دوم قرن دوم هجری باشد . سلمی و جامی

اشاره‌ای به مجنون بودن وی نمی‌کنند. تنها لقب واله است که می‌تواند دلیلی بر شیدایی وی باشد. اما ابن جوزی در صفة الصفوه و ابوالقاسم حسن بن محمد بن حبیب نیشابوری صاحب کتاب عقلاء مجانین نام وی را در گروه «مجانین من النساء» ذکر کرده‌اند. گویند که این ابیات را در پیش گریبان خود نوشته بوده است:

أَنْتَ أَنْسَى وَهَمَّتِي وَسُرُورِي      قَدْ أَبَى الْقَلْبُ أَنْ يُحِبَّ سِوَاكَ  
يَا عَزِيزِي وَهَمَّتِي وَمُرَادِي      طَالَ شَوْقِي مَتَى يَكُونُ لِقَاكَ  
لَيْسَ سُؤْلِي مِنَ الْجِنَانِ نَعِيمٌ      غَيْرَ أَنْيُّ أُرِيدُ أَنْ أَلْقَاكَ

« تو انیس و مقصود و مایه شادی منی. دلم جز تو را دوست نمی‌دارد. ای عزیز من! همت و مراد من! اشتیاقم به تو روز افزون است. پس موعد دیدار کی خواهد بود؟ نعیم بهشت را از تو طلب نمی‌کنم و تنها آرزوی دیدار تو را دارم.» (سلمی، ۱۹۹۹، ۹۵) (جامی، ۱۳۷۰، ۶۱۵) (نیشابوری، ۱۹۸۷، ۲۸۰)

از ابراهیم بن ادهم قوی در کتاب عقلاء مجانین آمده است که گفت: وصف ریحانه را شنیدم و برای دیدنش راهی ابله شدم. کنیزی سیاه روی را دیدم که گریه صورتش را دگرگون کرده بود. با او درباره امور اخروی صحبت کردم و او این اشعار را بر من خواند:

مَنْ كَانَ رَاكِبُ يَوْمٍ لَيْسَ يَأْمَنُهُ      وَ لَيْلَهُ بَاتَهَا فِي عَقَبِ دُنْيَاهِ  
فَكَيْفَ يَلْتَدُّ عَيْشًا لَا يَطِيبُ لَهُ      وَ كَيْفَ تَعْرِفُ طَعْمَ الْعَمَضِ عَيْنَاهِ

«آنکه سوار بر اسب شب و روز است آرامش و امنیتی وی را نیست. چگونه از زندگی که اینچنین سپری می‌شود لذت می‌برد و چگونه چشمانش طعم خواب را می‌داند.» (ابن جوزی، همان، ص ۳۵)

و گویند بر بالای لباسش نوشته شده بود:

حَسْبُ الْمُحِبِّ مِنَ الْحَبِيبِ بَعْلَمُهُ      أَنَّ الْمُحِبَّ بِيَابِهِ مَطْرُوحٌ

وَالْقَلْبُ مِنْهُ إِنَّ تَنْفَسَ فِي الدُّجَى      بِسَهَامٍ لَوْعَاتِ الْهَوَى مَجْرُوحٌ  
 «برای عاشق همین کافی است که معشوق از او یادی کند ، درحالی که افکنده  
 درگاه او باشد. قلب عاشق از تیرهای سوزنده عشق مجروح و بیمار است هر چند  
 در تاریکی نفس بکشد.» ( ابن جوزی ، همان ص ۳۵)

و بر آستین راستش نوشته شده بود :

بَوْجَهَكَ لَا تُعَذِّبْنِي فَإِنِّي      أُوْمِلُّ أَنْ أُفُوزَ بِخَيْرِ دَارٍ  
 وَأَنْتَ مُجَاوِرُ الْأَبْرَارِ فِيهَا      وَ لَوْلَا أَنْتَ مَا طَابَ الْمَرَارُ

( ابن جوزی ، همان ، ص ۳۵ )

«تو را به روی تو سوگند که مرا عذاب مده زیرا که آرزو دارم تا به بهترین  
 خانه ها برسم که تو در آن در مجاورت نیکان باشی ، که اگر تو نباشی  
 دیدار بهترین خانه ها هم شادی ای برای من به همراه نخواهد داشت.»

و بر آستین چپش نوشته بود :

بَرِيٌّ أَكْظَمِي شَوْقِي فَأَوْهَنْ قُوَّتِي      وَ حَالَفْتُ أُخْرَانِي فَهَاجَ رُقَادِي  
 « شدت اشتیاق من به او استخوان هایم را از گوشت تهی کرد . اندوهم  
 همیشگی شد و خواب از من دوری گزید.»

( نیشابوری ، ۱۹۸۷ ، ۲۸۱ )

و باز از او نقل می شود که گفت ریحانه را دیدم که در خرابه ای بر خاک ها

می غلتید و این ابیات را زمزمه می کرد :

وَيْلِي لِدُنْبِي فِي كِتَابِي وَيْلِي      وَيْلِي إِذَا نُودِيَ بِاسْمِي وَيْلِي  
 وَيْلِي إِذَا قِيلَ خُدُوهَا وَيْلِي      وَيْلِي إِلَى النَّارِ مَصِيرِي وَيْلِي  
 « وای بر من! از گناهانی که در کتابم نوشته شده است ، وای بر من! وای بر

من! آنگاه که نامم را صدا می کنند، وای بر من!

وای بر من ! آنگاه که گفته شد بگیرد او را، وای بر من ! وای بر من که باز گشتم به سوی دوزخ است، وای بر من !»

(نیشابوری، ۱۹۸۷، ۲۸۴)

در کتاب عقلای مجانبین اشعار دیگری نیز از او نقل شده که پایین می آید:

صَبْرْتُ عَنِ اللَّذَاتِ حَتَّى تَوَكَّلْتُ      وَالزَّمْتُ نَفْسِي صَبْرَهَا فَاسْتَمَرَّتْ  
وَكَاثُ عَلَيَّ الْآيَامِ نَفْسِي عَزِيْزَةٌ      فَلَمَّا رَأَتْ عَزْمِي عَلَى الدُّلِّ ذَلَّتْ  
وَمَا النَّفْسُ إِلَّا حَيْثُ يَجْعَلُهَا الْفَتَى      فَإِنْ طَمَعَتْ تَأَقَّتْ وَإِلَّا تَسَلَّتْ

« بر لذت ها آن اندازه صبر کردم که دیگر از من روی برگرداندند. و آنقدر نفسم را ملزم به صبر کردم که برایش دائمی شد. نفس من در طول روزگار عزیز بود و آنگاه که عزم مرا بر ذلت و خواری دید ذلیل شد. نفس و جان عاشق را جایی جز آنجا که جوانمرد آن را قرار دهد نیست. اگر آرزومند شد، بی تاب و مشتاق گشت و گرنه آرام گرفت. » (نیشابوری، همان، ۲۷۹)

XXXXXXXXXXXX

وَمَا عَاشِقُ الدُّنْيَا بِنَاجٍ مِنَ الرَّدَى      وَلَا خَارِجٌ مِنْهَا بَعِيْرٍ غَلِيْلٍ  
وَكَمْ مَلِكٍ قَدْ صَفَّرَ الْمَوْتَ بَيْتَهُ      فَأُخْرِجَ مِنْ ظِلِّ عَلَيْهِ ظَلِيْلٍ

” دل بسته دنیا از هلاکت نجات نمی یابد و جز با تشنگی سخت از آن خارج نمی شود. چه بسا پادشاهانی که مرگ خانه شان را تهی کرده است. پس از سایه ای که چتر برای او ایجاد کرده خارج شد. “ (همان، ۲۸۰)

XXXXXXXXXXXX

لَهَا مِنْ لَطِيْفِ الْعَزْمِ فَهَمَّ سَرَّتْ بِهِ      يَهْتَكُ بِالْأَسْتَارِ مَا دَاخِلُ الْحُجُبِ  
فَإِنْ أَمَنْتَ خَوْفَ الْفِرَاقِ مِنْ إِنْفِهَا      أَحَبَّتْ حَبِيْبًا يَطْلُبُ الْآنَسَ مِنْ قُرْبِ  
رَضِيْهَا فَأَرْضَتْهُ فَحَازَتْ مِنَ الرِّضَى      وَحَلَّتْ مِنَ الْمَحْبُوبِ بِالْمَنْزِلِ الرَّحْبِ

« او را به سبب اراده لطیفش فهمی است که به آن افتخار می کند و شادمان است . ادراکی که راز های نهانی را آشکار می کند . اگر به واسطه الفت و مهربانی او از خوف فراق ایمن شود آنگاه به معشوقی عشق می ورزد که مهربانی را از نزدیک می جوید . عاشق از معشوق و معشوق هم از عاشق راضی می شود و جایگاه والاتری نزد محبوب می یابد . » ( همان ، ۲۸۰ )

إِجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِي اللَّيَالِي نَبَهَةً      يُنْبِهُكَ مِنْ خَلَلِ الْمَنَامِ قِيَامٌ  
وَأَنْسَ إِلَى طُولِ الصَّلَاةِ تَجَلُّدًا      وَاتْرَكَ لِدَاذِ النَّوْمِ وَالْأَحْلَامِ

« هنگام شب برای خود زمان بیداری قرار بده که شوق برپایی نمازتورا از خواب بیدار کند. مشتاقانه به نماز طولانی شبانه انس بگیری و لذت های خواب و رؤیا را ترک کن . » ( همان ، ۲۸۱ )

XXXXXXXXXXXXXX

يَا حَبِيبَ الْقُلُوبِ أَنْتَ حَبِيبِي      لَمْ تَزَلْ أَنْتَ يَا مُنَايَ سُرُورِي

« ای دوست دل ها تو دوست منی و همواره ای آرزوی من ! مایه سرور منی . »  
( همان ، ۲۸۲ )

XXXXXXXXXXXXXX

تَعَوَّدَ سَهْرَ اللَّيْلِ      فَإِنَّ النَّوْمَ خُسْرَانٌ  
وَلَا تَرَكْنَ إِلَى الذَّنْبِ      فَعَقَبِي الذَّنْبَ نِيرَانٌ  
وَكُنْ لِلْوَحَى دَرَأَسًا      فَلَلْقُرْآنِ أَحْدَانٌ  
إِذَا مَا اللَّيْلُ فَاجَاهُمْ      فَهُمْ فِي اللَّيْلِ رُهْبَانٌ  
يَمِيلُونَ كَمَا مَالَتْ      مِنَ الْأَرْيَاحِ أَغْصَانٌ

« شب زنده داری پیشه کن که براستی خواب خسران و زیان است . به گناه مایل مشو که عاقبت گناه آتش است . تو آموزگار وحی من باش زیرا که قرآن دوستانی دارد که چون شب به آنان روی می آورد گوشه نشین می شوند . همچنان

که شاخه ها از وزش باد ها حرکت می کنند آنها نیز از نسیم قرآن و وحی متمایل میشوند و به حرکت در می آیند . « (همان ، ۲۸۲)

XXXXXXXXXXXX

یا ذالذی خَطَبَ الْجُنُونَ لِنَفْسِهِ      ماذا تَقُولُ إِذَا وَقَفْتَ ذَلِيلًا  
« ای که دیوانگی تو را به خود خوانده است ، چون ذلیل شدی دیگر چه می گویی ؟ » (همان ، ۲۸۳)

XXXXXXXXXXXX

أَرَى الدُّنْيَا لَمَنْ هِيَ فِي يَدَيْهِ      عَذَابًا كُلَّمَا كَثُرَتْ لَدَيْهِ  
تُهَيِّنُ الْمُكْرِمِينَ لَهَا بِصُغْرِ      وَ تُكْرِمُ كُلُّ مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ  
إِذَا اسْتُغْنِيَتْ عَنْ شَيْءٍ فَدَعَاهُ      وَ خُذْ مَا أَنْتَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ  
« دنیا را می بینم که برای کسی که در بین ستهایش قرار گرفته چون عذابی روبه تزیاد است .  
بزرگواران را خوار می سازد و خوار شدگان را کرامت می کند . آنگاه که از چیزی مستغنی شدی آن را رها کن و آنچه را که بدان نیازمندی بدست آور . «  
(همان ، ۲۸۳)

ابن جوزی نیز ابیات زیر را از وی نقل می کند :

قَامَ الْمُحِبُّ إِلَى الْمُؤْمَلِ قَوْمَهُ      كَادَ الْفُؤَادُ مِنَ السُّرُورِ يَطِيرُ  
« عاشق برای معشوق آنچنان برخاست که گویی دلش از شادی پرواز می کند . «

(ابن جوزی ، همان ، ج ۳۵/۲)

لَا تَأْنَسُ بِمَنْ تَوْحِشُكَ نَظْرَتُهُ      فَتَمْنَعَنَّ مِنَ التَّدْكَارِ فِي الظُّلَمِ  
وَاجْهَدْ وَ كَدِّ وَ كُنْ فِي اللَّيْلِ ذَا شَجَنِ      يُسْقِيكَ كَأْسَ وِدَادِ العِزِّ وَ الكَرَمِ

« به آنکه نگاه کردن به او تو را به وحشت می اندازد انس مگیر که تو را از یاد خدا در تاریکی ها باز دارد . بکوش و رنج بکش و در شب اندوهگین باش تا از جام دوستی و عزت و کرم سیرابت کند . » ( ابن جوزی ، همان ، ۳۵ )

ذَهَبَ الظَّلامُ بِأَنسِهِ وَيَأْلِفُهُ      لَيْتَ الظَّلامُ بِأَنسِهِ يَتَجَدَّدُ

«تاریکی شب با انس و الفت به او سپری شد . کاشکی ظلمت و تاریکی با انس او دوباره تکرار می شد . » ( ابن جوزی ، همان ، ۳۶ )

آنچه شعر ریحانه را برجسته می کند، وجد و شیفتگی و اشتیاق فراوان اوست . آرزوی دیدار یار مهم ترین خواسته ریحانه است . شاعر در شعری خطاب به حق، او را عزیز و مراد خود می داند، آنکه اشتیاقش به او فراوان است . بهشت مطلب و مطلوب او نیست ، بلکه او از او فقط خود او را می طلبد . ریحانه حق را حبیب و محبوبی می خواند که محب عاشق در هجرانش در سوز و گداز است . وی در شعرش از شیفتگی بی نهایت خود می گوید که موجب بی خوابی و لاغری و ضعف وی شده است . از توصیه های وی که از شعرش دریافت می شود ، عادت دادن نفس به بی خوابی و عبادت شبانه و ترک خواب و رؤیاست . ریحانه دل بسته دنیا را مذمت و عاشقان حق و قاریان قرآن را ستایش می کند . واژه های حبّ و محبّ و حبیب در شعر وی فراوان است . وی از عارفانی است که حدیث حبّ الهی گفته است ، اما معتقد است که این عشق جز با رنج و تلاش فراوان حاصل نمی شود .

#### رابعه بنت اسماعیل

از بزرگترین زنان شام بود . از جمله زنان ثروتمندی که همه اموال خود را در راه درویشان صوفیه خرج کرد . ( سلمی ، ۱۹۹۹ ، ۱۳۹ ) سلمی بیتی از وی نقل

نکرده اما جامی در نفعات الانس و ابن جوزی در صفه الصفوه از قول احمد بن

ابی الحواری همسر « رابعه بنت اسماعیل » یا رابعه شامیه ابیاتی را نقل می کنند :

احمد بن الحواری گفت که رابعه را احوال مختلفی بود . گاهی حبّ بر او

غلبه می کرد و گاهی انس و گاهی خوف . در حالت حبّ شنیدم که می گفت :

حَبِيبٌ لَيْسَ يَعْدِلُهُ حَبِيبٌ      وَ مَا لِسِوَاهُ فِي قَلْبِي نَصِيبٌ

حبيب غاب عن بصري و شخصي      وَ لَكِنْ عَنْ فُؤَادِي لَا يَغِيبُ

« او دوستی است که هیچ دوست دیگری با او برابری نمی کند . و در قلب من

برای جز او نصیب و بهره ای نیست . او محبوبی است که در برابر چشمانم نیست

اما هیچگاه از قلبم دور نشده است . » ( ابن جوزی ، همان ، ج ۲ / ۲۱۲ )

و در حال انس می گفت :

وَ لَقَدْ جَعَلْتُكَ فِي الْفُؤَادِ مُحَدَّثِي      وَ أَبْخْتُ جِسْمِي مِنْ أَرَادَ جُلُوسِي

وَ الْجِسْمُ مِنِّْي لِلْجَلِيسِ مُؤَانِسٌ      وَ حَبِيبُ الْقَلْبِ فِي الْفُؤَادِ أُنِيسِي

« من تو را در دل سخنگوی خود قرار دادم و جسم خود را در اختیار کسی

قرار دادم که خواستار همنشینی من است . پس جسم من برای همنشینم انیس است

و دوستدار دل من در دلم همنشین من است . » ( این ابیات همان ابیاتی است که به

رابعه عدویه هم نسبت داده اند . ) ( ابن جوزی ، همان ، ج ۲ / ۲۱۲ )

و در حال خوف شنیدم که می گفت :

وَ زَادِي قَلِيلٌ مَا أَرَاهُ مَبْلَغِي      لِلزَّادِ أُبْكِي أَمْ لَطُولِ مَسَافَتِي

أَتَحْرِقُنِي بِالنَّارِ يَا غَايَةَ الْمُنَى      فَأَيْنَ رَجَائِي مِنْكَ وَ أَيْنَ مَخَافَتِي

( جامی ، ۱۳۷۰ ، ۶۱۷ ) ( ابن جوزی ، همان ، ج ۲ ، ۲۱۲ )

« توشه ام اندک است و پایان راه معلوم نیست . آیا برای کمی توشه بگیریم یا از درازی راه شکایت کنم؟ ای نهایت آرزوها آیا مرا به آتش می سوزانی؟ پس امید من به تو کجا و بیمم از تو کجاست؟ »

گفته اند از احوال غالب بروی ، حالت حبّ بوده است . در اشعار وی ، حبیب دوستی است که هیچ دوست و دوستی ای با وی برابری نمی کند و قلب عارف جز او را نمی طلبد . حبیبی که جایگاهش در دل عارف است .

حالت خوف رابعه حال بیمناکی است که از ناچیزی توشه و درازی راه هراسان است . رابعه ، حق را غایت آرزوها و آمال می داند ؛ آنکه امید و بیم و خوف و رجای رابعه به وی و از وی است . ( دو واژه خوف و رجا که از اصطلاحات صوفیه است در اشعار وی دیده می شود . )

### عثامه

عثامه بنت بلال بن ابی الدرداء<sup>۱</sup> از زنان عابد بود که نور چشمانش را از دست داد . ابن جوزی از قول سعید بن عبد العزیز می نویسد که هیچکس را نمی شناسم که در عبادت چون عثامه باشد . وی در مسیر کعبه عبادت بسیار کرد و پانصد دینار انفاق نمود . سلمی و ابن جوزی هر دو این حکایت و این ابیات را از وی نقل می کنند : ” روزی پسر عثامه بر وی وارد شد و به نماز پرداخت . پس عثامه گفت : پسر نماز گزاردی؟ پاسخ داد آری . پس عثامه گفت :

أَعْتَامَ مَالِكٍ لَاهِيَه      حَلَّتْ بَدَارِكُ دَاهِيَه  
أَبِكِي الصَّلَاةَ لَوْ قَتَهَا      إِنَّ كُنْتُ يَوْمًا بَاكِيَه  
وَأَبِكِي الْقُرْآنَ إِذَا تَلَى      قَدْ كُنْتُ يَوْمًا تَالِيَه

۱. بلال ابن ابی الدرداء ( متوفی ۹۶ هـ ) پسر ابو درداء ( عویمر بن زید ) ( متوفی ۳۲ هـ ) یکی از صحابه گرامی پیامبر اکرم است . بلال ناقل حدیث بوده و از پدرش روایت کرده است . وی در سوریه بعنوان قاضی شناخته شده بود .

تَلِينَهُ بَتْفَكْرٌ  
وَدُمُوعِ عَيْنٍ جَارِيَةٍ  
لَهْفِي عَلَيْكَ صَبَابَةٌ  
مَاعَشْتُ طَوْلَ حَيَاتِيَةٍ

« ای عثامه چه شده است تو را که سرگرم شده ای در حالی که در خانه ات مصیبت فرود آمده است . اگر روزی گریه کنی در نماز اول وقت گریه کن . اگر روزی قرآن بخوانی هنگامی که تلاوت می شود گریه کن ، در حالی که با تفکر آن را می خوانی و با اشک آبی که از چشم جاری ست . تا آنگاه که زنده ام بخاطر عشق به تو می سوزم و بی تاب می کنم .

( سلمی ، ۱۹۹۹ ، ۱۱۱ ) ( ابن جوزی ، ۱۹۹۲ ، ۲۰۸ )

آنچه از شعر عثامه دریافت می شود اینکه او نیز از جمله زنانی است که سنت عرفانی ایشان فراوانی گریه است . همان طور که در زندگینامه اش هم آورده اند در اثر بسیاری گریه نابینا شده است . در شعرش هم بجا آوردن نماز و تلاوت قرآن را جز با اندوه و گریه تمام نمی داند .

## ذکّاره

ذکّاره در نیمه اول قرن سوم هجری می زیست . نام ذکّاره را تنها سلمی زیر عنوان «عابدات و الهات بغداد» ذکر می کند و در هیچ مرجع دیگری نام او دیده نمی شود . سلمی وی را مجنون می نامد و حکایتی را از وی نقل می کند :

عباس اسکاف می گوید که روز عیدی ذکّاره را دیدم در حالی که قطعه ای فالوده در دستم بود . پس گفتم : با خود چه داری ؟ گفتم : فالوده . گفتم : شرم دارم که خداوند مرا در جایی که کراهت دارد بیند . آیا می خواهی تا فالوده حقیقی را برای تو وصف کنم ؟ پاسخ دادم آری ! پس گفتم : شکر ، عطاست و نشاسته ، صفا و آب ، حیا و روغن ، مراقبه و زعفران ، جزاء و آن را با الک خوف و رجا صاف کن و دیگ حزن را زیر آن روشن کن ..... آنگاه که از آن بخوری

از جمله هوشمندان می گردی و از شر و سواس خناس نجات می یابی و حوران  
بهشتی با جام ها به گردت خواهند آمد . سپس این بیت را قرائت کرد :  
هَمَّ الْمُحِبِّ تَجُولُ فِي الْمَلَكُوتِ      وَالْقَلْبُ يَشْكُوا وَالْفُؤَادُ صَمُوتُ  
«آرزوهای عاشق در ملکوت سیر می کند در حالی که قلب شکوه می کند و  
دل بسیار ساکت است.»

( سلمی ، ۱۹۹۹ ، ۱۸۳ )

## امّ ایمن

سلمی و ابن جوزی هر دو احوال امّ الیمن یا ( امّ ایمن ) همسر ابی علی رودباری  
را نقل می کنند. سلمی وی را یکی از بزرگان طریقت معرفی می کند و او را صاحب  
احوال عالی می داند و بلندی اندیشه و کلام نیکوی او را می ستاید. ( سلمی ، ۱۹۹۹ ،  
۱۸۷ ) او نیز از جمله مشتاقان حضرت الهی است. این مناجات از اوست :

چگونه مایل نباشم که آنچه در نزد تست به دست آورم در حالی که بازگشتم  
به سوی تست ؟ و چگونه دوست ندارم در حالی که همه خوبی ها از جانب تست  
؟ و چگونه به تو اشتیاق نداشته باشم در حالی که تو مرا به خود مشتاق ساختی ؟  
و وی بر اثر کاروان حجاج چنین زمزمه می کرد :

فَقُلْتُ دَعَوْتِي وَاتِّبَاعِي رِكَابِكُمْ      أَكُنْ طَوْعًا أَيْدِيكُمْ كَمَا يَفْعَلُ الْعَبْدُ  
وَمَا بِالرَّغْمِ لَا يَهُونُ عَلَيْهِمْ      وَقَدْ عَلِمُوا أَن لَيْسَ لِي مِنْهُمْ بُدٌّ

« پس گفتم : آنها مرا دعوت کردند در حالی که من به دنبال شتران شما می آیم  
و همانگونه بندگان عمل می کنند اطاعت خواهم کرد. این عدم همراهی من در رفتن  
با ایشان بر آنان آسان نیست ولی ایشان دانسته اند که مرا جز این چاره ای نیست . »

۱. سلمی ام الیمن و ابن جوزی امّ ایمن می نویسد . سلمی نام وی را فاطمه و ابن جوزی عزیزه  
نوشته است .

( ابن جوزی ، ۱۹۹۲ ، ربع ۴ / ۲۳۴ )

( سلمی ، ۱۹۹۹ ، ۱۸۷ )

بیت باز مانده از وی حکایت از اشتیاق فراوان وی به زیارت خانه خدا دارد ، هر چند آرزوی او برای همراهی کاروان زائران حج برآورده نمی شود .

### میمونه السوداء

احوال و اشعار میمونه السوداء را ابن جوزی و ابوالقاسم نیشابوری هر دو آورده‌اند . ابن جوزی او را از عقلای مجانبین کوفه و حسن بن محمد او را از حمص می‌داند . در کتاب عقلاء مجانبین حکایتی از ابراهیم ادهم نقل می‌شود که گفت : در خواب دیدم که کسی گفت میمونه همسر تو در بهشت است . او گفت در پی میمونه به حمص آمدم . او را جستم گفتند او دیوانه‌ای است که با احدی انس و الفت ندارد . از جای او پرسیدم ، گفتند : گوسفندانمان را به او سپرده‌ایم و او در جَبَّانه است . به جَبَّانه رفتم . او را دیدم که نماز می‌گزارد و گوسفندان و گرگ‌ها در کنارهم بودند . آنگاه که سلام داد روی به من کرد و گفت : ای ابراهیم وعده ما در بهشت است نه اینجا . ابراهیم گفت از زیرکی او به تعجب ماندم و گفتم چرا گوسفندان را اینگونه در کنار گرگ‌ها رها کرده‌ای ؟ گفت : آنها را به آفریننده‌شان وا گذاشته‌ام و سپس روی برگرداند و این ابیات را خواند :

قُلُوبُ الْعَارِفِينَ لَهَا غُيُوبٌ      تَرَى مَا لَا يَرَاهُ النَّاطِرُونَ

وَأَلْسِنُهُمْ بِسِرِّ قَدِّ تَنَاجِي      تَغِيبُ عَنِ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ

وَأَجْنَحُهُ تَطِيرُ بِغَيْرِ رِيَشٍ      إِلَى مَلَكُوتِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

يُسْقِيهَا الْعَزِيزُ شَرَابَ صِدْقٍ      وَتَشْرَبُ مِنْ كُؤُوسِ الْعَارِفِينَ

« دل های عارفان را چشم هایی است که می‌بیند آنچه را دیگر نگرندگان

نمی‌بینند. آنان را زبان هایی است که اسرار الهی را نجوا می‌کنند و از

کرام الکاتبین حکایت می‌کنند، و بال‌هایی است که با آن بدون پر به پرواز می‌آیند و به سوی ملکوت پروردگار جهانیان حرکت می‌کنند و خداوند عزیز و گرامی ایشان را از شراب صدقش می‌نوشاند. درحالی‌که خود از جام‌های عارفان می‌نوشد. « (ابوالقاسم نیشابوری، ۱۹۸۷، ۲۹)

همین حکایت را با تغییراتی ابن جوزی نقل می‌کند. مطابق روایت ابن جوزی شخص خواب‌بیننده عبدالواحد بن زید است نه ابراهیم ادهم و اشعاری که نقل می‌شود چنین است:

يَا وَاَعْظَا قَامَ لِاِحْتِسَابِ	يَزْجُرُ قَوْمًا عَنِ الذُّنُوبِ
تَنْهَى وَ اَنْتَ السَّقِيمُ حَقًّا	هَذَا مِنَ الْمُنْكَرِ الْعَجِيبِ
لَوْ كُنْتَ اَصْلَحْتَ قَبْلَ هَذَا	عَيْبِكَ اَوْ تُبْتَ مِنْ قَرِيبِ
كَانَ لَمَا قُلْتَ يَا حَبِيبِي	مَوْقِعَ صِدْقٍ مِنَ الْقُلُوبِ
تَنْهَى عَنِ الْغَيِّ وَ التَّمَادِي	وَ اَنْتَ فِي النَّهْيِ كَالْمُرِيبِ

«ای واعظی که برای حساب حال خلق قیام کرده‌ای و مردم را از گناهان می‌ترسانی و نهی می‌کنی! تو خود برستی گناهکاری و این عمل منکر و زشتی است. اگر عیب خود را پیش از این اصلاح کرده بودی یا بزودی توبه می‌کردی ای دوست من! هیچگاه از جایگاه صدق در دل‌ها سخن نمی‌گفتی. تو از سر کشی و عصیان نهی می‌کنی درحالی‌که خود در نهی خودت در شک هستی.» (ابن جوزی، ۱۹۹۲، ۱۰۲)

در شعر میمونه شخصیت بخشی به قلب‌های عارفان جالب توجه است. او قلب‌های عارفان را به اشخاصی تشبیه می‌کند که دارای چشم و زبان و بال هستند و با چشم‌هایشان او را می‌بینند و با زبان‌شان از او حکایت می‌کنند و با بال‌هایشان به سوی او پرواز می‌کنند. در آنجا خداوند با شراب صدق خود ایشان را سیراب

می کند . در این ابیات حق، ساقی و شراب، شراب صدق است . اینها نخستین تعبیرهای صوفیانه از رابطه حق با بنده است .

### تحفه

« تحفه » از دیگر عقلای مجانبین است که جامی او را معاصر سری سقطی می داند و در نفحات الانس احوالش را ذکر می کند . غیر از آن جامی در سلسله الذهب حکایت وی را به نظم کشیده است . وی از جمله شیدایان حبّ الهی است که به جرم این سرگشتگی لقب مجنون دارد و سرانجام از فرط سرمستی از حبّ الهی جان می سپارد . سری سقطی از وی پرسش هایی می کند و کنیزک زیبا منظر پاسخ او را به شعر می دهد :

سری سقطی گفت در بیمارستان کنیزکی زیبا دیدم که این شعرها را بر من خواند :

مَعَشَرَ النَّاسِ مَا جَنَنْتُ وَلَكِنْ      أَنَا سُكْرَانَةٌ وَقَلْبِي صَاحِي  
 أَغْلَلْتُمْ يَدَيَّ وَ لَمْ أَتْ ذَنْبًا      غَيْرَ جُهْدِي فِي حُبِّهِ وَ اِفْتِضَاحِي  
 أَنَا مَفْتُونَةٌ بِحُبِّ حَبِيبٍ      لَسْتُ أَبْغِي عَنْ بَابِهِ مِنْ بَرَّاحِ  
 فَصَلَّاحِي الَّذِي زَعَمْتُمْ فَسَادِي      وَ فَسَادِي الَّذِي زَعَمْتُمْ صَلَاحِي  
 مَا عَلَيَّ مِنْ أَحَبِّ مَوْلَى الْمَوَالِي      وَ ارْتِضَاءُ لِنَفْسِهِ مِنْ جُنَاحِ

« ای مردم ! من دیوانه نیستم ، اما مستم و دلم هشیار است . دست هایم را بستید در حالی که مرا گناهی جز عشق او و رسوایی آن نیست . من شیفته محبت یاری هستم و هیچ گاه از در خانه او روی گردان نخواهم بود . مصلحتی که شما برای من می پندارید مایه فساد من است ، و فسادی را که گمان کردید صلاح من است . بر کسی که شادی مولای خود را برگزیده گناهی نیست . » (جامی، همان ، ۶۲۳)

سرگذشت تحفه آن بود که مطربه ای بوده با عود تغنی به این ابیات می کرده است :

وَ حَقِّكَ لَأَنْقَضْتَ الدَّهْرَ عَهْدًا      وَ لَا كَدَّرْتُ بَعْدَ الصَّفْوِ وُدًّا

مَلَأَتْ جَوَانِحِي وَالْقَلْبُ وَجَدًا      فَكَيْفَ أَلَذُّ أَوْ أَسْلُوا وَأَهْدَا  
فِيَا مَنْ لَيْسَ لِي مَوْلَى سِوَاهُ      أَرَاكَ تَرَكَتْنِي فِي النَّاسِ عَبْدَا

« به حق تو سوگند که در مدت زندگانی عهد و پیمانی را نشکستم و دوستی با وفا را تیره نکردم. تمامی قلب و اعضاء بدنم از وجد تو پر شد، پس چگونه لذت ببرم یا آرامش و سکون پیدا کنم؟ ای کسی که جز تو مرا مولی و سروری نیست، تو را می بینم که مرا در بین مردم چون بندگان رها کرده ای.»

( جامی، همان، ۶۲۴ )

و بعد عود شکست و به گریه در آمد و خواند:

خَاطَبْتَنِي الْحَقُّ مِنْ جَنَانِي      فَكَانَ وَعْظِي عَلَى لِسَانِي  
قَرَّبْتَنِي مِنْهُ بَعْدَ بَعْدٍ      وَ خَصَّنِي اللَّهُ وَ اصْطَفَانِي  
أَجَبْتُ لِمَا دُعِيتُ طَوْعًا      مُلِيًّا لِلَّذِي دَعَانِي  
وَ خَفْتُ مِمَّا جَنَيْتُ قَدَمًا      فَوَقَعَ الْحُبُّ بِالْأَمَانِي

« پروردگارم مرا از درونم خطاب کرد در حالی که موعظه من بر زبانم بود. پس از دوری مرا به خود نزدیک کرد و مرا برگزید و انتخاب کرد. به آنچه که به آن دعوت شدم مطیعانه پاسخ مثبت دادم و به آن کس که مرا خواند لبیک گفتم. از گناهی که در گذشته از من رفته بود ترسیدم پس بیم من به ایمنی تبدیل شد.»

( جامی، همان، ۶۲۵ )

سری کنیزک را از صاحبش به ترفندی خریداری می کند. کنیز آزاد شده پلاس پاره ای می پوشد، می گیرد و می گوید:

هَرَبْتُ مِنْهُ إِلَيْهِ      وَ بَكَيْتُ مِنْهُ عَلَيْهِ  
وَ حَقَّةً وَ هُوَ مُؤَلِي      لَازِلْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ

حَتَّىٰ أَنَالَ وَ أَحْظَىٰ بِمَا رَجَوْتُ لَدَيْهِ

« از او به او گریختم ، از او به او گریستم . وحق همین است و او مولای من است که پیوسته در برابر اویم ، تا کامیاب شوم و بهره من از آنچه می خواهم در نزد اوست .» ( جامی ، همان ، ۶۲۶ )

و سری سال بعد در طواف خانه خدا صدای رنجور تحفه را می شنود که این ابیات را می خواند و جان می سپارد :

تَطَاوَلَ سَقْمُهُ فَدَوَاهُ دَاهُ	مُحِبُّ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا سَقِيمٌ
فَأَرَوَاهُ الْمُهَيَّمَنُ إِذْ سَقَاهُ	سَقَاهُ مِنْ مُحَبَّتِهِ بِكَأْسٍ
فَلَيْسَ يُرِيدُ مَحْبُوبًا سِوَاهُ	فَهَامَ بِحُبِّهِ وَ سَمَا إِلَيْهِ
يَهَيِّمُ بِحُبِّهِ حَتَّىٰ يَرَاهُ	كَذَاكَ مَنْ أَدْعَىٰ شَوْقًا إِلَيْهِ

( جامی ، همان ، ۶۲۶ )

« دوستدار خدا در دنیا دردمند است . درد او طولانی است و دوی او درد اوست . او از جام محبت خود به او خوراند و او را سیراب کرد . پس شیفته دوستی او شد و به سوی او رو کرد ، پس جز او محبوبی را نمی خواهد . همچنین است حال آنکه از روی شوق به سوی او خوانده می شود شیفته محبت او می شود تا او را ببیند . » آنچه از شعر تحفه بر می آید اینکه وی صدای حق را با گوش دل شنیده و به شرف قرب الهی نائل شده است . او ندای حق را لیبیک گفته و مست ( سکرانه ) دیدار وی است . واژه حبّ در ابیات وی نیز چون دیگر اشعار زنان ، بسامد بالایی دارد . او از محبوب ازلی با واژه حبیب و محبوب یاد می کند و خود را محبّ بیمار و دردمندی می داند که جام محبت وی را چشیده و مشتاق دوستی وی است . از جمله تعییرات جالب تحفه ، مصرع «انا سکرانه وقلبی صاحی» است . پارادکس بین هوشیاری و مستی در بیت قابل توجه است و می تواند نمونه ای از نخستین شطحیات باشد .

## آسیه

« آسیه » از بغداد بود. یکی از ادبا نقل می کند که ذکر آسیه مجنونه را برای عبدالله بن طاهر کردند. او را خواست. داخل شد و سکوت اختیار کرد و پنج روز حرفی نزد. عبدالله به او گفت: آیا لالی که سخن نمی گویی؟ گفت: نه می گویم:

قالوا نراك طويل الصمت قلت لهم  
 ما طول صمتي من عي ولا خرس  
 الصمت أحمد في الحالين عاقبه  
 عندي وأحسن بي من منطق شكس  
 قالوا فانت مصيب لست ذا خطأ  
 فقلت هاتوا أروني وجهه مقابس  
 أنشر البز فيمن ليس يعرفه  
 أم أنثر الدر بين العمى في الغلس

(نیشابوری، ۱۹۹۲، ۲۸۵)

« گفتند تو رامی بینیم که همواره سکوت را پیشه کرده ای. به ایشان بگو سکوت طولانی من از ناتوانی و یا لالی نیست. سکوت درد و حالت نزد من پسندیده است و از سخن ناسازگار بهتر است. گفتند: تو درست می گویی و خطا کار نیستی. پس گفتم: بیاید و روی چون آتشم را ببینید. آیا جامه ها را در میان کسانی که آنان را نمی شناسم پراکنده کنم و یا مروارید را در میان نابینایان در تاریکی پراکنم؟ »

## حیونه

در کتاب عقلاء مجانین نام زن مجنونه دیگری از اهواز به چشم می خورد. « حیونه »، که ابیات بسیاری نیز از وی نقل می شود. او شیفته عشق الهی است. قلب او واله محبت اوست. قلبی فأنه واله بك (نیشابوری، همان، ۲۸۶). سلام اسود می گوید که خورشید بر آمد و او را آزار رساند. حیونه گفت:

إن كنت تعلم أنني بك واله  
 فأصرف سُموم الشمس عني سيدي

« اگر می‌دانی که واله و شیدای توام پس گرمای خورشید را از من بگردان »  
( نیشابوری ، همان ، ۲۸۷ )

سلام اسود گوید در همان زمان ابرها آسمان را فرا گرفت .  
حیوئه آن قدر روزه گرفت که چهره‌اش سیاه شد . او را به این سبب سرزنش  
کردند . روی به آسمان کرد و گفت : خدایا ! خلق تو ، مرا به سبب خدمت به تو  
سرزنش کردند . به عزت و جلال تو قسم که تو را تا آن حد خدمت می‌کنم که  
معصیتی برای من باقی نماند ، و گفت :

يا ذَالَّذِي وَعَدَ الرَّضِيَ لِحَبِيبِهِ      اَنْتَ الَّذِي مَا اِنْ سِوَاكَ اُرِيدُ  
« ای کسی که به دوست خود وعده رضا می‌دهی تو کسی هستی که جز تو را  
نمی‌خواهم . » ( نیشابوری ، همان ، ۲۸۷ )

علی بن هاشم ابلی می‌گوید که به اهواز رفتم و از حیوئه جو یا شدم . گفتند که  
در خرابات دارالاشنانی است . وارد شدم زنی را دیدم که از خوف الهی سرگشته  
بود و حبّ الهی او را ضعیف کرده بود . ظاهری روحانی و باطنی آسمانی داشت .  
بر وی سلام گفتم ، به شعر پاسخ داد :

خَوَالِصُ اسْرَارِ ضِوَامِرٍ اَعْظَمِ      بَلِيْنٍ وَ باقى وَجْدُهُنَّ جَدِيْدُ  
« اسرار و رموز خالص چون استخوانهای پوسیده ای هستند که کهنه می‌شوند  
اما آنچه باقی می‌ماند و تازه است وجد ایشان است . »

( نیشابوری ، همان ، ۲۸۸ )

و سلام اسود همچنین گوید: هر گاه به دنبال حیوئه می‌گشتم او را در گورستان  
ها می‌جستم . پس روزی به او گفتم در گورستان‌ها چه می‌کنی؟ پاسخ داد :

وَكَيْسَ لَلْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ      فَطَرُّ وَ لا اَضْحَى وَ لا عَشْرُ  
بَانَ مِنَ الْاَهْلِ عَلَى قُرْبِهِ      كَذَاكَ مَنْ مَسَكْنُهُ الْقَبْرُ

« برای آنکه در گور خفته است عید فطر و قربان و یا عاشورایی نیست . برای آنکه مسکنش گور است تنها دری از سوی خانواده اش به سوی قبر او باز است . »  
( همان ، ۲۸۹ )

همچنین سلام گوید شنیدم که می گفت : آن که خدا را دوست دارد به او انس می گیرد و هر که به او انس گیرد به طرب می آید و هر که به طرب آید مشتاق او می شود . هر که مشتاق او شود واله و سرگشته می شود . هر که واله شد به خدمت او درمی آید . هر که به خدمت او درآمد واصل می شود و هر که واصل شد به او اتصال یافت و هر که اتصال یافت او را شناخت و هر که او را شناخت به او نزدیک شد و هر که به او نزدیک شد خواب به چشمانش نمی آید و بارقه های اندوه و حزن وجود او را فرا می گیرد . ( ابوالقاسم حسن نیشابوری ، همان ۲۸۹ )

حیوٰنه، واله و شیدای حق است. رابطه او با حق رابطه ای عاشقانه است، که در آن حق، حبیب و شاعر محبّ است. محبّی که از جسمش پوست و استخوانی باقی نمانده، اما در درون دل وی آتش وجد و شیفتگی همواره روشن و فروزان است .

### عوسجه

« عوسجه » نیز جزو زنان شاعری است که نامش در ردیف « عقلای مجانین » آمده است . عوسجه اهل واسط بود و مقیم بیت الله الحرام . روایت هایی که از او نقل می شود او را در حال طواف خانه کعبه یا در خرابات واسط توصیف می کند . محمد بن مبارک صوری می گوید که جهت زیارت بیت الله راهی شدم . کنیزی سیاه را دیدم که نه پوششی و نه گستردنی همراه داشت . بر او سلام کردم . سلامم را پاسخ گفت و ادامه داد : ای ابن مبارک ! بعد از این ، تنبلی و بیکاری را رها کن . « إئتِ یا ابنَ المَبَارَکِ عَلَی بَطَالَتِکَ بَعْدُ »

او را گفتم که چگونه مرا شناختی؟ گفت: چراغ‌های آرزو در دل‌های صاحبان آن نورافشانی می‌کند و اعضای وجودم به نور صفای آن به روز آمد و تو را به معرفت آنکه بر عرش مستوی است شناختم. گفتم صفا چیست؟ گفت: ترک اخلاق جفاست. گفتم از کجا می‌آیی؟ گفت: از نزد او. گفتم به کجا می‌روی؟ گفت به سوی او. گفتم: بدون هر توشه و راحله‌ای راه می‌سپاری؟ گفت: ای نابینا! مسأله‌ای از تو می‌پرسم. اگر یکی از شما برادرش را در منزلش زیارت کند، آیا با خود زاد و توشه‌ای همراه می‌کند؟ (نیشابوری، همان، ۳۰۱)

پس این ابیات را سرود:

وَذَرِ النَّاسَ جَانِبًا	إِرْضَ بِاللَّهِ صَاحِبًا
كُنْتَ أُمَّ كُنْتَ غَائِبًا	صَافَهُ الْوُدُّ شَاهِدًا
لِ رَفِيقًا مُصَاحِبًا	لَا تُرِدُ غَيْرَ ذِي الْجَلَالِ

«تنها به مصاحبت خداوند راضی باش و مردم را به جانبی دیگر رها کن. چه حاضر باشی و چه غایب، دوستی و عشق را با او خالص گردان. و کسی جز خداوند صاحب جلال را رفیق و مصاحب خود قرار نده.» (نیشابوری، همان، ۳۰۱)

(ابوالقاسم نیشابوری، ۱۹۸۷، ۳۰۱)

عبدالرحمن واسطی هم نقل می‌کند که گفت عوسجه در نزدیکی من منزل کرد. شنیدم که شبی می‌گفت:

جَعَلَ الظَّلَامَ مَطِيَّةً لِقِيَامِهِ      لَيْنَالٍ وَصَلًّا مَا يُرِيدُ سِوَاهُ

«تاریکی را مرکبی برای به پا خاستن خود (برای نماز) قرار داد تا به وصلی برسد که غیر از آن نمی‌جوید.» (نیشابوری، همان، ۳۰۱)

و سعید بن عبدالرحمن هم می‌گوید که عوسجه را در خرابات واسط دیدم که می‌گریست و می‌خواند:

قُلْ لِلظَّلَامِ وَلِلسُّكُونِ مَعَ السَّرِيِّ      كُنْ كَيْفَ شِئْتَ فَإِنِّي أَهْوَاكَا  
 «به تاریکی و سکون بگو آن چنان که می خواهی باش چرا که من دوستت دارم.» (نیشابوری، همان)

و هم او نقل می کند که روزی از عوسجه شنید که می گفت :  
 ظَهَرَ الْبَلَاءُ بِجِسْمِهِ فَأَذَابَهُ      وَ رَمَى الْوِدَادُ فُؤَادَهُ فَتَصَدَّعَا  
 «بلا بر جسمش پدید آمد پس آن را ذوب کرد و عشق قلبش را نشانه گرفت پس تکه تکه کرد.» (نیشابوری، همان)

و اسماعیل بن ذرهم گفت که عوسجه را در طواف بیت الله الحرام دیدم که می گفت :  
 طَابَ الْمَقَامُ لَهُ وَ طَابَ نَعِيمُهُ      فِي دَارِ عَدْنٍ وَ الْجَلِيلُ يَرَاهُ  
 «چه خوش مقام و نعیمی است او را در بهشت در حالی که خداوند جلیل او را نظاره می کند.» (نیشابوری، همان)

پس صدای فریاد را از هر جانب در طواف شنیدم .  
 و زید بن الحباب هم گفت که عوسجه را حول بیت الله دیده که می خوانده است :  
 يَا ذَالَّذِي طَرَبَ الْفُؤَادُ بِذِكْرِهِ      أَنْتَ الَّذِي مَا إِنَّ سِوَاكَ أُرِيدُ  
 «ای کسی که دل من با یاد او شاد می شود تو همان کسی هستی که جز تو نمی خواهم.» (ابوالقاسم نیشابوری، ۱۹۸۷، ۳۰۲)

عوسجه شیفته و واله معشوق الهی است ، آن معشوقی که او را الله ذی الجلال می نامد . همان که مایه شادی دل و تسلائی قلب وی است . عوسجه به شب و تاریکی عشق می ورزد زیرا آن را زمان اتصال یار و فرصت دیدار می داند .  
 اینها حال شیدایی دسته ای از زنان عارف است که حبّ الهی و عشق به او آنها را واله و سرگشته کرده و زبان شعر را که زبان عاشقان است بر آنها گشوده است .

این زنان از سرزمین خاصی نبوده‌اند. سلمی، ابن جوزی و نیشابوری نام بسیاری از ایشان را از گوشه و کنار تمام ممالک اسلامی جمع آوری و احوالشان را ثبت کرده‌اند.

## نتیجه گیری

در سال های اولیه قرون اسلامی شور و اشتیاق عارفان مسلمان به دیدار و اتصال با حق تعالی آنان را دچار شیفتگی و وجدی بی پایان نموده بود. این حس عاطفی تازه که عرفا از آن تعبیر به وجد کرده‌اند، گاهی تا آن حد عارف مشتاق را واله و سرگشته می نمود که ایشان حال خود را به مستان و گاه به مجانین تشبیه کرده‌اند. در تذکره ها و کتاب های مقامات در کنار نام مردان عارف از تنی چند از زنان نیز نام برده شده است که سهم بسزایی در پیشرفت عرفان و شکفتگی موضوع حب الهی داشته‌اند و در اشعارشان حال عارف مشتاق را به محب عاشق و ویژگی های آن یگانه رابه محبوب معشوق تعبیر کرده‌اند. ایشان خود را محبان حضرت الهی می دانستند و در سخنانشان با او راز و نیاز و مناجاتی عاشقانه داشته‌اند. اطاعت امر حق، قطع آرزوهای دنیوی، توصیه به عبادت های فراوان و نماز های شبانه و روزه دائم، حزن و اندوه وافر، بی تابی برای نزدیکی لحظه دیدار، وا گذاشتن بهشت به آرزوی دیدار، توصیف حال عارف، تعلق به جانب حق و رستن از هزاران تعلق دیگر از موضوعات شعرهای ایشان است.

آنچه جالب توجه است اینکه این شیفتگان عشق الهی حال خود را به حال مستان تشبیه کرده‌اند و او ساقی است که از شراب صدق خود عارفان را سیراب می کند. با مطالعه این ابیات زمینه های شکل گیری نخستین شعرهای مغانه عارفانه ادب فارسی هم روشن می شود.

## منابع و مآخذ

### منابع فارسی

- ۱- ابن جوزی، محمد. (۱۹۹۲ / ۱۴۱۳). **صفه الصفوه**. دارالفکر لبنان: الطبعة الاولى.
- ۲- بدوی عبدالرحمن. (۱۳۶۷). **رابعه شهید عشق الهی**. ترجمه محمد تحریرچی. چاپ اول. انتشارات مولی
- ۳- جامی عبد الرحمن. (۱۳۷۰). **نفحات الانس**. مقدمه و تصحیح دکتر عابدی. انتشارات اطلاعات. چاپ اول.
- ۴- حسینی مریم. (۱۳۸۳). **شعوانه پارسا زن عارف شاعر**. پژوهش های ادبی. سال دوم. شماره پنجم.
- ۵- سلمی عبد الرحمن. (۱۹۹۹). **ذکر النسوة المتعبدات الصوفیات**. تحقیق خانم کرنل. انتشارات فنس ویتا آمریکا. چاپ اول.
- ۶- سهروردی شهاب الدین. (۱۳۷۴). **عوارف المعارف**. به اهتمام قاسم انصاری. انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ دوم.
- ۷- غزالی محمد. (۱۳۷۸). **احیاء علوم الدین**. انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ دوم. به کوشش حسین خدیو جم.
- ۸- کاشانی عزالدین محمود. ۱۳۶۷. **مصباح الهدایه**. تصحیح همایی. نشرهما چاپ سوم.
- ۹- مکی ابوطالب. (۱۹۵۵). **قوت القلوب**. تحقیق سعیدنسیب مکارم. دارصادر بیروت. الطبعة الاولى

۱۰- مولوی غلام سرور . ( ۱۲۸۰ ). **خزینہ الاصفیاء** . چاپ سنگی نولکشورج .  
۲.

۱۱- نیشابوری ابوالقاسم . ( ۱۹۸۷ ) . **عقلای مجانبین** . تحقیق عمر الاسعد  
دارالنفایس بیروت : الطبعہ الاولی .

### منابع انگلیسی

Cornell ,1999 RKIA ELAROUÏ Early Sufi women ,  
united states of America Fons vitae .

Smith , margaret ,2001, Rabia the Mystic and her  
Fellow – saints in Islam

Zia-ul Quran publication, lahore





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی